

پیتر هانتکه

کاسپار

سودابه فضایی

www.ketab.ir

نیما

سرشناسه: هانتکه، پتر، ۱۹۴۲ - م. Handke, Peter
عنوان و نام پدیدآور: کاسپار / پتر هانتکه؛ مترجم سودابه فضایی
مشخصات نشر: تهران: نشر نیماژ، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۶۱۸-۳
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Kaspar, c1967
موضوع: نمایشنامه آلمانی -- قرن ۲۰ م.
موضوع: German drama -- 20th century
نماینده: غزوده: فضایی، سودابه، ۱۳۲۶ - مترجم.
رده‌بندی کنگره: PT ۲۶۸۶
رده‌بندی دیویی: ۸۳۲/۹۱۴
شماره‌ی کتابخانه‌ای ملی: ۶۰۷۵۰۳۷

پتر هانتکه کاسپار سودابه فضایی

نشر: نیماژ
مدیر هنری و طراح گرافیک: محمد جهانی مقدم
نقاشی روی جلد: جیمز هاف (H. James Hoff - American)
با سپاس از فائزه قندهاری
لیتوگرافی: نقش‌آور / چاپ و صحافی: فارابی
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۹ / تیراژ: ۵۰۰ نسخه
ISBN: 978-600-367-618-3

نیماژ

فروشگاه مرکزی: خیابان کریم‌خان زند، خیابان خردمند جنوبی، نبش کوچه یگانه،
کافه کتاب نیماژ. تلفن: ۸۸۸۴۲۰۶۰
فروشگاه: خیابان شریعتی، نرسیده به خیابان دولت، شماره ۱۵۷۱
تلفن: ۲۲۶۰۲۵۵۵
دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۱۸۴
تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است.
اینستاگرام: nimajpublication
Site: www.nimaj.ir Email: nimajpublication@gmail.com
۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

پیشگفتار مترجم

بین دو سفر به دو افق سال ۵۸، هفت هشت ماهی ایران بودم و آربی اوانیان، که آن زمان از زعمای کارگاه نمایش، در آشنای قدیم، دو کتاب راهی به سوی شمال و همین کاسپار را برای ترجمه به من داد؛ آن زمان با نیکو، زن اول امریکایی هوشنگ آزادی‌ور هم‌خانه بودم، پایین ژان دورینگ می‌نشست و بالا، لوید میلر، و یاد برف عظیمی که آن سال بارید. بعد از تحویل ترجمه‌ها چنان رفتم که تا سال‌ها خبری از آن‌ها نداشتم. سال ۵۸ بود که به گمانم پرویز پورحسین زندگانی که چه نشسته‌ای که کارگاه نمایش را خالی کرده‌اند و کتاب‌ها و دست‌نوشته‌ها را در جوی خیابان شاه (جمهوری فعلی) ریخته‌اند که برآب می‌روند. گفتم افسوس فایده زیاد است و دستم به آن‌ها نمی‌رسد، و دل از آن‌ها کردم، که بر آب رفته بودند؛ سال پیش که آربی به ایران آمده بود و شرح ماجرا را شنیده بود، استنسیل تایپ شد کاسپار را به هدیه برایم آورد، اما کتاب راهی به سوی شمال در غبار تاریخ گم شد. و همین امسال در قمصر کاشان، به سمیناری، کاسپار را به علی شمس دادم. اما ترجمه‌ی سابق، بعد از نیم قرن کار مداوم کتابت، به مذاقم خوش نمی‌آمد، حتی بگویم که در آن عنفوان جوانی کاسپار هاوزر را نمی‌شناختم، تا با متن رابطه‌ی قلبی برقرار کنم، و

شاید بتوانم گفت این متن اکنون بازترجمه‌ای از آن سال هاست.

اما کاسپار هاووزر کیست؟

در ۱۸۲۸ پسر نوجوانی در خیابان های نورنبرگ آلمان ظاهر شد، او نامه‌ای با خود داشت که خطاب به کاپیتان فون وسنینگ نوشته شده بود. نویسنده‌ی ناشناس در نامه نوشته بود که پسری که این نامه را حمل می‌کند در ۱۸۱۲ به دست او سپرده شده، او به حامل نامه خواندن و نوشتن و ارکان دین مسیحیت را آموخته، اما این نوجوان اولین بار است که قدمی از خانه بیرون گذاشته؛ او نه کسی را می‌شناسد و نه جای را، و در پایان نامه نوشته شده بود: اگر کاپیتان فون وسنینگ این پسر را تحویل تکفل می‌گیرد، پس او را به دار بیاویزد.

نامه دیگری همراه نامه اول ظاهراً نوشته‌ی مادر کودک خطاب به قیم کودک، همراه نامه‌ی او در دست حامل نامه بود، مبنی بر اینکه نام این کودک کاسپار و متولد ۳۰ آوریل ۱۸۱۲ است و پدرش، سرکرده‌ی لشکر ششم سواره نظام بوده و به تازگی مرده است.

کاسپار هاووزر را به اداره‌ی پلیس بردند. چند جمله و چند دعا از حفظ داشت و اندکی سواد خواندن و نوشتن. کاسپار را عنوان ولگرد زندانی کردند. بعد خبر زندگی کاسپار در شهر پیچید، و اینکه او مدت مدیدی به تنهایی در اتاقکی یکی دو متری در تاریکی زندگی می‌کرده و روی یک شک‌کاه می‌نوابیده؛ و قبل از اینکه او را به نورنبرگ بیاورند، با مردی ملاقات کرده و از او که به سر زد و نوشتن یاد گرفته و این مرد جمله‌ای را به او یاد داده بود که او معنایش را نمی‌دانسته و مجبور بوده این جمله را به تکرار بگوید: «من می‌خواهم یک سواره‌نظام باشم پدرم باشم.» این اطلاعات، شایعه‌های بسیار در مورد کاسپار به راه انداخت و او را از خاندانی اشرافی، از تبار بادن تصور کردند. سرانجام صدراعظم باواریا او را به شهروندی قبول کرد و مقرری ماهانه‌ای برایش در نظر گرفت و او تحت قیمومت مدرس و فیلسوفی به نام فریدریش داوئر قرار گرفت، و موضوعات مختلف را تعلیم گرفت و

استعداد نقاشی‌اش کشف شد. در ۱۷ اکتبر ۱۸۲۹ روزی کاسپار برای ناهار به خانه نیامد و او را در انباری با زخمی بر پیشانی یافتند؛ ظاهراً او مورد حمله‌ی مردی قرار گرفته بود که به او گفته بود: «باید بمیری یا از نورنبرگ بروی.» بعد کاسپار به خانه‌ی قیم دیگری منتقل شد و در آنجا مورد اصابت گلوله قرار گرفت با زخمی جزئی ولی معلوم نشد به وسیله‌ی چه کسی هدف گلوله قرار گرفته. اغلب قیم‌ها او را دروغگو، دورو و کینه‌توز می‌دانستند. در ۱۷ دسامبر ۱۸۳۳ کاسپار وقتی در باغی مشغول گردش بود، مورد اصابت ضربه‌ی چاقویی قرار گرفت و در اثر زخم این چاقو که ناشناس در سینه‌ی چپش فرو کرده بود، درگذشت. هیچ‌گاه به‌طور قطع و یقین معلوم نشد که آیا او خود این اقدام را کرده و یا شخصی دیگر به او چاقو زده. در باورهای اخیر هانت که کاسپار هاوزر احتمالاً وارث شاهزاده‌ی بادن و فرزند گراند دوک بادن بود، او در منک مرگ پدرش، نوزادی بوده و عمه‌اش اعلام می‌کند که نوزاد در اثر بیماری فوت کرد. بعد کاسپار به دست رعیتی سپرده می‌شود. و به این ترتیب وجود کاسپار اندک می‌شود، تا سده‌ی راهی برای جانشینی پسران عمه‌اش نباشد. این باور در زمان مرگ کاسپار هم شایع بود.

در ۱۹۷۴ فیلمی به نام معمای کاسپار هاوزر توسط والتر هرتزوگ آلمانی ساخته شد که به تقریب زندگی واقعی کاسپار را به‌فیلم برگزیده‌اند. اما نمایشنامه‌ای که پیتر هانتکه اتریشی با نام کاسپار در ۱۸۶۸ نوشته بود، ماجرای برداشته از خطوط اصلی زندگی کاسپار هاوزر، یعنی تنهایی کاسپار، نداشتن زبان، شناختن اشیاء، و تکرار یک جمله بود.

ذهنیت هانتکه در نمایشنامه‌ی کاسپار، به نحوی به میسٲسیسم (اسرار باطنی) نزدیک می‌شود؛ او به شکلی انتزاعی، فلسفی و تحلیل‌گر، فرمی پیچیده، و غیرواقعگرا را در نمایش کاسپار ارائه می‌کند. هانتکه با وسواس تمام، زبان را با ابهامی عمدی نمایشی می‌کند و به‌طرف مفاهیمی فلسفی می‌برد، بدون اینکه ظاهراً هیچ جمله‌ی فلسفی بیان کند.